

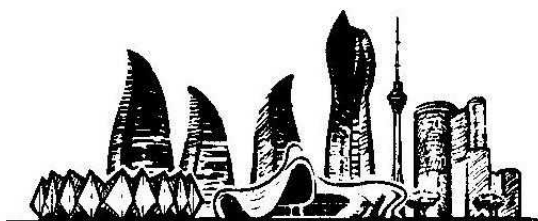
آنجا که باد کوبد

معصومه صفایی راد

سفرنامه و عکس‌های باکو
به همراه سفرنامه الکساندر دوما در محرم قفقاز



www.ketab.ir



سرشناسه: صفایی راد، معصومه، ۱۳۷۲ -
 عنوان و نام پدیدآور: آنجا که باد کوید: سفرنامه و عکس های باکو / معصومه صفایی راد.
 مشخصات نشر: قم: کتابستان معرفت، ۱۳۹۹.
 مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص.؛ مصور.؛ ۲۱/۵×۱۴ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۳۷-۶۸-۲
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 عنوان دیگر: سفرنامه و عکس های باکو.
 موضوع: صفایی راد، معصومه، ۱۳۷۲ - -- سفرها -- جمهوری آذربایجان -- خاطرات
 موضوع: سفرنامه های ایرانی -- قرن ۱۴
 موضوع: Travelers' writings, Iranian -- 20th century
 موضوع: باکو (جمهوری آذربایجان) -- سیرو سیاحت
 موضوع: Description and travel (Baku (Azerbaijan Republic) --
 رده بندی کنگره: DK۶۹۲/۹
 رده بندی دیویی: ۹۱۴/۷۵۴۰۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۳۵۰۴۹

آنجا که باد کوید
 سفرنامه و عکس های باکو
 به همراه سفرنامه الکساندر هومبولت و قفقاز
 ناشر: کتابستان معرفت
 نویسنده: معصومه صفایی راد
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۳۷-۶۸-۲

چاپ اول: ۱۳۹۹
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 چاپ و صحافی: بوستان کتاب
 کتابستان تهران: خیابان انقلاب، خیابان لبافی نژاد، بین منیری جاوید و ۱۲ فروردین پلاک ۱۹۱
 تلفن: ۶۶۹۶۲۹۵۹ - ۶۶۹۶۲۹۶۰
 کتابستان قم: خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه چهارم، پلاک ۴۲۵
 تلفن: ۰۲۵۳۱۰۷۴ - همراه: ۰۹۱۲۶۳۶۶۹۶۲
 پایگاه اینترنتی: www.Ketabestan.ir
 اینستاگرام: Ketabestan.ir
 حقوق چاپ و نشر برای انتشارات کتابستان معرفت محفوظ است.



فهرست

۶	مقدمه
۱۱	رفتیم پای ماشین باد کوبه
۲۶	مثل شهرهای عجمستان
۳۸	به يك اطاق، شش منات
۵۱	يك طرف دریای خزار و در کنار او آتشکده و نار
۶۴	تعریف در دیدن است
۷۳	دزد نگرفته را پادشاه می دانند
۸۷	ما خرابه نشینان
۹۴	آدم بی اطلاع زود کم می شود
۱۰۸	متاع مسکو و پطر
۱۱۷	تمام شهر پیدا بود
۱۲۷	معنی این آزادی را من نمی دانم
۱۳۵	شیشه آب زلال صافی، چون اشك
۱۴۲	تماشای زیاد به دریا نمودم
۱۵۰	(شاه حسین؛ ترجمه بخشی از سفرنامه قفقاز الکساندر دوما)
۱۵۹	حضرت خامس آل عبا
۱۷۰	آمدیم به واقزال

① مقدمه

چهار چیز شد آیین مردم سفری گراین چهار نشد، به که از سفر گذری؛
نخست همسفری، هم زبان و هماهنگ که بی نصیب نباشد ز رشم
راهبری؛ دوم جوانی، زیرا که سال خورده به طبع مسلم است نماند ز رنج
و درد بری؛ سوم به قدر کفایت متاع و نقد رواج که هر چه دلت بخواهد
بیخشی و بخری؛ چهارم آنکه توانی مکالمت؛ یعنی زبان یکی دو بدانی
به جز زبان دری. ۱.

اگر این چهار اصل ملزومات یک سفر هستند، من فقط اصل دوم
را داشتم؛ جوانی و جویای نامی! و فکر می‌کنم اگر می‌خواستم منتظر
فراهم شدن سه اصل دیگر بمانم، این تنها دومی هم از دست می‌رفت!
ماجرا از یک دعوت ساده شروع شد.

اول: در سفر اربعین توی هواپیما کنارم دختری اهل جمهوری

آذربایجان نشسته بود. اسمش آysel^۱ بود. فارسی را خوب حرف می زد و تمام مدت پرواز برای اینکه هردو از نوسانات دل و روده در امان بمانیم، حرف زدیم. برایم از عزاداری های محرم در کشورش گفت و حکومتی که به آن ها سخت می گیرد. از کربلا برگشتم اولین کاری که کردم این بود که "عزاداری شیعیان جمهوری آذربایجان" را سرچ کردم و چندین و چند کلیپ دیدم. نمی دانم چرا نمی دانستم جمهوری آذربایجان کشوری با حداکثر جمعیت شیعه است. شاید به خاطر اینکه باکو، بعد ترکیه و استانبولش می شود گفت دومین مقصد سفرهای تفریحی آبی ایرانیان است و احتمالاً فکر می کردم از این جهت کشوری اوکی باشد!

دوم: در سفر سوریه ام خانم کنار دستی ام با مهماندار سخت فارسی حرف می زد. اول فکر کردم مثل بیشتر مسافران هواپیما سوری است و دارد به کشورش برمی گردد سر صحبت را که باز کردم گفت اهل باکو است. صنوبر روضه خوان بود و چند سالی می شد که ایام وفات حضرت زینب به دمشق می رفت. هرچه بیشتر از مجالس روضه های خانگی شان گفت باورم نشد مال یک کشور دیگر باشد و فرهنگی دیگر. چیزی عجیب، سخت ما را به هم پیوند داده بود. هنوز که هنوز است حسرت می خورم چرا آن روز از صنوبر شماره ای نگرفتم. از سوریه که برگشتم دیگر فیلم و کلیپ سرچ نکردم. گشتم دنبال شرایط و هزینه های سفری ده روزه در دهه اول محرم به باکو.

سوم: برایم مهم بود صفر تا صد یک سفر را خودم طراحی کنم و

بتوانم تنها از پشش بریایم؛ هزینه‌های سفرم را مدیریت کنم و با غریبه‌ترین غریبه‌ها ارتباط برقرار کنم؛ کاری که حتی در شهر و کشور خودم هم سخت از پشش برمی‌آیم. برای همین رفتم سراغ پیدا کردن دوست. کوچ سورفینگ اولین و در دسترس‌ترین راه بود. این سایت به آدم‌هایی که به کشورهای مختلف سفر می‌کنند این امکان را می‌دهد تا با محلی‌های آن شهر ارتباط بگیرند و این ارتباط می‌تواند شامل اقامت در منزل فرد محلی باشد تا یک گشت شهری ساده همراه با هم. با توجه به اینکه فعالیت خاصی در سایت نداشتم، احتمال اینکه دیگران برای میزبانی به من اعتماد کنند را نمی‌دادم ولی دنیا کی مطابق فکر ما پیش رفته است؟

حدود سی پیشنهاد میزبانی داشتم؛ از پسری مالزیایی که پیشنهاد داده بود برای کم کردن هزینه‌ها با هم آپارتمان بگیریم تا پیرمردی که گفته بود اطراف شهر را نشانم می‌دهد و دعوت از طرف صفحه‌ای با تیک سبز (یعنی برادری‌اش ثابت شده) که یک اتاق خصوصی در خانه‌ای به من می‌داد در مرکز شهر برای تمام ده روزم بدون هیچ هزینه‌ای! اما یک مسئله وجود داشت. این که باکو مملکت قحط النساء بود! هیچ کدام، تأکید می‌کنم هیچ کدام از سی پیشنهاددهنده مونث نبودند و من باید برای تک‌تک‌شان توضیح می‌دادم که از مهربانی‌شان ممنونم ولی فقط همراهی آن‌ها در شهر را می‌خواهم نه محلی برای اقامت. برای پیگیرترهایشان این را هم توضیح می‌دادم که نویسنده‌ام و می‌خواهم در هاستل اقامت کنم تا با مردم بیشتر حشر و نشر داشته باشم و... البته که باور نمی‌کردند!